

جایگاه شورا در اندیشه دینی و تجربه بشری

گفت‌وگو با عباس نصر

مهدی غنی

عباس نصر متولد اصفهان، ۵۲ ساله، دارای مدرک تحصیلی فوق لیسانس علوم سیاسی می‌باشد. مسئولیت‌ها و مشاغل: رئیس انجمن صنفی روزنامه‌نگاران اصفهان، رئیس دبیرخانه شورای عالی استان‌ها، معاون استاندار، بازنشسته وزارت کشور و در سال حاضر مسئول سرویس شوراها در روزنامه همبستگی است. ایشان ۱۵ کتاب تألیف کرده‌اند که تاکنون ۱۰ مورد آن به چاپ رسیده است.

مطرح شد. حاکمیت‌های محلی قبلاً در ایران وجود داشت، منتها به صورت فردی اداره می‌شد. اما آنها می‌خواستند آن راز حالت فردی خارج کنند.

اتفاقاً هر موقع حاکمیت‌های محلی اختیاراتی داشتند و مردم کار خودشان را انجام می‌دادند، پیشرفت‌هایی صورت می‌گرفت. این تجربه جدید اگر با آن سنت عجین می‌شد، نتیجه خوبی می‌داد. ولی با توجه به این که زمینه با سبک جدید نبود، حتی انقلاب مشروطیت هم آن طور که باید به ثمر نشست. سفره انجمن‌های ایالتی هم جمع شد. فکر می‌کنم بیشترین مشکل در آن زمان مشکل فرهنگی بود. حتی خود مجلس هم زیر سوال بود. در زمان رضا شاه قانون شهرداری‌ها نوشته شد، پیشنهاد کردند که انجمن بلدی ایجاد شود، ولی انجمن بلدی فقط از تجار و مالکان و سرمایه‌داران تشکیل می‌شد و فقط آنها حق داشتند انتخاب بشوند و رأی بدهند اما توده مردم حق نداشتند. بعد مصدق می‌خواست تحولی اساسی در این زمینه ایجاد کند و آن را در دستور کار دولت خود قرار داد. او گفت من دو کار می‌کنم: در زمینه سیاست خارجی نفت را ملی می‌کنم و در داخل قانون انتخابات شهرداری‌ها را تغییر می‌دهم. منظورش این بود که انجمن شهر و روستا با حضور توده‌های مردم ایجاد شود. این پیشنهاد ایشان خیلی از اشراف را کنار می‌زد. به نظر من یکی از دلایل مخالفت با ایشان و همکاری برخی افسار با کودتاچیان همین تغییر قانون شهرداری‌ها بود؛ چرا که اشراف را از حاکمیت شهرداری و شهرها کنار می‌زد و توده‌های مردم را جانشین می‌کرد. دست خارجی وجود داشت ولی تازمینه در داخل نباشد عامل خارجی بی‌تأثیر است و زمینه را این مسئله ایجاد می‌کرد. قانونی که مصدق در آن زمان پیشنهاد کرد، بسیار پیشرفته بود تا جایی که قانون کنونی ما به اندازه آن قانون پیشرفته نیست.

بعد از کودتا این قانون به چه شکلی درآمد؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قانون انجمن شهر، اختیارات مصدق را بسیار تعدیل کردند و اختیارات انجمن‌ها را به قدرت مرکزی منتقل نمودند، اما شکل آن را نگاه داشتند.

هر موقع حاکمیت‌های محلی

اختیاراتی داشتند و مردم کار

خودشان را انجام می‌دادند،

پیشرفت‌هایی صورت می‌گرفت.

این تجربه جدید اگر با آن سنت

عجین می‌شد، نتیجه

خوبی می‌داد

نهادی نو یا با نام شوراهای شهر و روستا در حال شکل‌گیری است، در حالی که ساختار نظام شورایی در نظام اداری کشور تعریف نشده است و توان بسیار زیادی برای جایگزینی یا پیوند بین نظام شورایی با نظام بوروکراتیک سنتی نیاز می‌باشد. فکر می‌کنید شوراها در کدام یک از حوزه‌های سیاسی-فرهنگی یا ساختاری با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شوند. مشکل ناکارآمدی در کجاست و چگونه می‌توان این احساس را که برخی شوراها را بار اضافی می‌دانند از میان برداشت و به اهداف اصلی آنها رسید؟

لازم می‌دانم ابتدا نگاهی به تاریخچه شورا در ایران بیندازیم و انگیزه‌هایی که موجب شد شورا در نظام ما مطرح شود بشناسیم، تا ببینیم که آیا به آن انگیزه‌ها و الزام‌ها و اهداف نزدیک می‌شویم یا نه. اولین بار دار یوش هخامنشی پیشنهاد می‌کند که یک فرد حاکم نشود، بلکه شورایی از اصناف تشکیل شود. اما نظامی‌ها می‌گویند کشور ما نیاز به یک فرمانده واحد دارد و یک نفر باید حاکم شود. این مطلب را هرودوت در تاریخ خود آورده است. ایده این نظامی‌ها تا به امروز یعنی ۲۵۰۰ سال است که طرفدار دارد. به دلیل شرایط سوق‌الجیشی در کشور ما همیشه حرف نظامی‌ها حاکم بوده است و همواره حاکمیت به سمت فردگرایی سوق پیدا کرده و فرهنگ ما را هم به همین سمت رانده است. اسلام که آمد، می‌خواست فضا را به سمت مردم ببرد ولی چون سریع به یک امپراتوری تبدیل شد و این امپراتوری هم ساختار نداشت، اعراب بلافاصله ساختار حاکمیت ساسانیان را گرفتند و آن را جانشین کردند. این ساختار حتی در فقه اسلام هم تأثیر خود را گذاشت، این مطلب را راشد الغنوشی در کتاب "آزادی‌های مطرح در حکومت اسلامی" بررسی کرده و استدلال‌هایی

هم آورده که قابل تأمل است و می‌شود تا حدود زیادی نظریه او را پذیرفت. به این ترتیب خود به خود فرهنگ اسلامی هم به سمت فردگرایی رفت.

این تلقی از اسلام در ایران خیلی بیشتر جا افتاد، چون با سنت‌های قبلی تطابق داشت. در دوره قاجار در کنار موجی که از طرف غرب به سمت ما آمد، ایرانی‌ها به فکر آزادی خواهی افتادند و بحث شورا مطرح شد. مجلس شورای ملی و انجمن ایالتی و حاکمیت‌های محلی

بیشتر نگذشته بود که دو مرتبه آشوب‌ها شروع شد. شایع شد آقای طالقانی را در دیدمانند، ایشان نزد امام به قم رفت، در آنجا آقای طالقانی از قم بی‌گام دادند که من آمده‌ام امام را ببینم و اینجا هستم. محصول این دیدار در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ صدور حکمی از جانب امام در باره شوراها بود. اکنون نهم اردیبهشت را به نام روز ملی شوراها نام‌گذاری کرده‌اند. در این حکم سه خطی، امام به شورای انقلاب دستور داد به دلیل اینکه شورا از ضروریات جمهوری اسلامی است، در اسرع وقت آیین‌نامه اجرایی آن تدوین شود تا دولت آن را اجرا کند.

انجمن شهر چون به قوانینی در مورد شهرداری نیاز داشت، یک‌سیر تصور تدریجی را طی ده پانزده سال طی کرد. اگر بعد از پیروزی انقلاب دیدیم که شورای شهر از شورای فرادستی زودتر جا افتاد، از همین جهت بود که برای انجمن شهر بسیاری از قوانین موجود بود. از سال ۴۳ تا پیروزی انقلاب در طول هفده سال قانون شهرداری‌ها سیر تطوری را طی کرد و تکامل یافت و به تدریج جا افتاد. اوایل پیروزی انقلاب مردم از حکومت قبلی بریده و حاکمیت جدید هنوز نتوانسته بود نفوذ و اقتدار خودش را داشته باشد. به این خاطر در مساجد و محلات به صورت خودجوش

شورای محلی یا شورای مسجد ایجاد کردند که هسته تشکیل شوراها در اول پیروزی انقلاب بود. چند جریان موجب شد که این شوراها در قانون اساسی جای بگیرد. یکی از دلایل آن، آشوب‌های اطراف ایران بود. علت دوم، شخصیت آقای طالقانی با ایده شورایی‌اش بود. همچنین جریانات چپ‌گونیستی این ایده را که اداره امور نباید به صورت فردی باشد بلکه باید شورایی انجام گیرد سال‌ها تبلیغ کردند. این تبلیغات هم تأثیرات بسیار تدریجی فرهنگی داشت. آنها نهضت سردار جنگل را اولین حکومت شورایی در ایران می‌دانستند. نمونه بارز آن در کردستان در حدود یک ماه بعد از پیروزی انقلاب در نوروز ۵۸ بود. من خودم حضور داشتم چپ‌های کمونیستی می‌خواستند سندج را بگیرند و کار هم تمام شده بود، فقط پادگان را نتوانستند بگیرند. امام اعضای اصلی شورای انقلاب را مأمور کرده که به کردستان بروند و تصمیم محکمی درباره آنجا گرفته و برگردند. من هم در آن جلسه حضور

داشتم، حضار عبارت بودند از شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای طالقانی، بنی‌صدر و چند نفر دیگر. آنجا بررسی‌های جامعی شد و در نهایت بیانیهای دادند که کردستان به صورت شورایی اداره شود. شورا از همه خلق گرد یعنی از همه مذاهب و گرایش‌های سیاسی شکل بگیرد. بنامش این شورا حاکمیت کردستان را تقریباً به صورت فدرالی اداره کند. یعنی ارتش برای حفظ مرزها بتواند رفت و آمد کند. تا آنجا که به یاد دارم، پرچم مشترک باشد، پول مشترک باشد، بالاخره نوعی فدرالیسم را پیشنهاد کردند و بیانیه دادند که از رادیو سندج پخش شد و برگشتند. بیانیه را بنی‌صدر در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ کرد.

این تجربه در شورای انقلاب مطرح شد که حال استان‌های دیگر را چه کنیم؟ آقای طالقانی که رئیس شورای انقلاب بود، پیشنهاد کرد همه استان‌ها را به صورت شورایی اداره کنیم. از تشکیل این شورا در کردستان حدود یک ماه



وقتی این حکم را روزنامه‌ها و مطبوعات اعلام کردند، بلافاصله یعنی در شانزده اردیبهشت همان ماه آیین‌نامه اجرایی را آقای طالقانی از طریق روزنامه اطلاعات در معرض افکار عمومی گذاشت تا مردم ببینند و نظر بدهند. آن آیین‌نامه را صدر حاج سید جوادی و لاهیجی و ییمان و دو نفر دیگر آماده کرده بودند و آیین‌نامه پخته‌ای بود. اختیارات زیادی - مشابه دوره مصدق - به شوراها می‌داد. طبق آن باید شهردار توسط مردم انتخاب شود، بخشدار و فرماندار و استاندار را شوراها به وزارت کشور معرفی کنند و وزارت کشور حکم آنها را بدهد. البته برای هر پست سه نفر را معرفی کنند و وزارت کشور یک نفر را انتخاب کند. یعنی شوراها به سمت آن چیزی که مورد نظر مصدق بود می‌رفت. این آیین‌نامه را در شانزدهم اردیبهشت اعلام کردند. روز بیستم، جمعی از دانش‌آموزان سندج به دیدار امام آمدند و گلایه کردند که چرا شورا در کردستان شکل نگرفته

مصدق می‌خواست تحولی اساسی در این زمینه ایجاد کند و آن را در دستور کار دولت خود قرار داد. او گفت من دو کار می‌کنم: در زمینه سیاست خارجی نفت را ملی می‌کنم و در داخل قانون انتخابات شهرداری‌ها را تغییر می‌دهم. منظورش این بود که انجمن شهر و روستا با حضور توده‌های مردم ایجاد شود

است. امام در پاسخ به آنها اعلام نمود که این شورا نه تنها در کردستان بلکه در کل کشور باید شکل بگیرد و برای شکل گیری آن دارند کار می کنند. ایشان بیان نمود که شورا جزو برنامه های اسلام است، ما هم بنا داریم که همان را اجرا کنیم و همه جای باید شورایی باشد و هر شهر به دست خودش اداره شود. این وقایع در طول ده روز رخ می دهد. صحبت امام و این جریان ها به این سمت می رود که شورا باید در قانون اساسی ثبت شود. به دلایلی می بینیم که در قانون اساسی جایگاه رفیعی برای شورا گذاشته شده، اما با تأسف، کمتر کسی به آن توجه دارد.

این جایگاه را بیشتر توضیح دهید.

ماده اصل و یک فصل مستقل در مورد شورا داریم. در جمع، نه اصل قانون اساسی به شورا اختصاص دارد. در حالی که برای نمونه سپاه یک اصل دارد، صدا و سیما یک اصل دارد، با همه هزینه هایی که برایش می شود. اگر به طور واقعی می خواستند قانون اساسی را اجرا کنند و در اصل هفتم دقت می کردند، چگونگی نگاه به مسائل تغییر می کرد. اصل ششم اداره امور کشور از راه اتکا به آرای عمومی اعلام کرده است. این آرای عمومی از راه انتخابات رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و اعضای شوراها انجام می شود. اصل هفتم با اتکا به قرآن که "و امرهم شوری بینهم و شاورهم فی الامر" تنظیم شده است و شوراها را تقسیم کرده به مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظیر اینها و گفته است که این واحدها از ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشور هستند. براساس قانون اساسی، شورا از ارکان بوده و همانند مجلس است؛ پس باید به همان اندازه و در حدود مجلس و ارکان دیگر به آن بها داد. نکته دیگر این که آن را رکن تصمیم گیری و مدیریتی قلمداد کرده است. شورا رکن اجرایی نداشت که نماینده های مجلس هم به آن توجه نداشته باشند. چند روز قبل نماینده شهر کرد می گفت کلمه شورا و رزش معلوم است، یعنی گروهی نباید به شما مشورتش را بدهد و ورود کاری به کارها نداشته باشد. این تفکر اساساً قانون اساسی را ندیده می گیرد. ذهنیتی از کلمه شورا دارد و می خواهد آن را تحمیل کند.

با وجود این پایگاه قانونی، چرا در عمل این قدر نسبت به شوراها بی توجهی وجود دارد؟

ما دو مشکل اساسی داریم، اول این که فرهنگ شورایی در کشور ما نیست. ما تاریخ طولانی استبدادی را پشت سر داریم و به شورا عادت نکرده ایم. دوم این که مسئولین کنونی هیچ توجهی به قانون اساسی ندارند و نمی دانند که این مسئله چه جایگاه رفیعی دارد. فصل شوراها بلافاصله بعد از فصل مجلس است و قبل از فصل رهبری، یعنی در فصل بندی هم اهمیت آن را لحاظ کرده اند. در فصل هفتم بخش مهمی از کارهایی که در جامعه ما سرگردان مانده و مسئولین در پی آنند که چه کسی این کارها را باید انجام دهد، پیش بینی شده است. مثلاً گفته است برای جلوگیری از تبعیض، شورای عالی استان ها تشکیل می شود که بالاترین مقام شوراها است. مسلم است اگر جلوگیری از

تبعیض بین شهرها و حاشیه های پیرامونی قانونمند شود و ملاکها روشن شود، راه حل مناسبی پیدا می شود.

به این ترتیب در قانون اساسی کاربرد عدالت را به عهده مردم گذاشته است نه حاکمیت. اخیراً آقای حداد عادل گفته است که کمیسیون ویژه حاشیه نشینی در مجلس تشکیل می شود. در حالی که وقتی در قانون اساسی داریم که برای رفع تبعیض باید شورای عالی استان ها و شوراها وارد ماجرا شوند، دیگر نیازی به کمیسیون مستقل نیست، شوراها را تقویت کنید تا آنها مشکلات را حل کنند. آنها برای مجلس طرح شان را بیاورند و از تبعیض بین حاشیه و مرکز جلوگیری کنند. پس یکی از مشکلات اساسی این است که خود نظام و مسئولان تحلیل درستی از وظیفه و جایگاه شوراها ندارند و بر اساس ذهنیتی که دارند وظایفی را به صورت تعارفی به آنها محول می کنند. مسئولان در حد خبرنگار، شوراها را قبول دارند. مثلاً برای شورای عالی استان ها در قانون عادی وظیفه تعیین کرده اند که طرح ها را جمع بندی کند و به مجلس بفرستد. در حالی که این کار را یک خبرنگار یا یک دفتر هم می تواند انجام دهد. نیازی به شورای عالی استان ها نیست.

طبق قانون اساسی، شورای عالی استان ها می تواند مستقیماً طرح به دولت و مجلس بفرستد. چون باید رفع تبعیض کند، دستش را باز گذاشته، هیچ کسی به جز دولت و نمایندگان مجلس نمی تواند طرح برای مجلس بفرستد ولی شورای عالی استان ها هم می تواند چنین کاری کند. یعنی قانون اساسی راه را باز گذاشته که از پایین ترین تشکیلات جامعه که شورای روستایی است طرح برسد به شورای عالی استان ها و پخته شده و سپس مستقیم به مجلس برود.

اگر این طور که می گوید عملی شود، این کار بسیاری از افشار جامعه را می تواند درگیر حل مسائل مردم کند. به نفع دولت هم می شود. اما کار دیگری هم شوراها دارند و آن نظارت است بر کارهای دولت.

بله، نظارت را حتی اگر با مباحث سنت هم در نظر بگیریم، با امر به معروف و نهی از منکر باز مطابقت می کند. امر به معروف نسبت به حاکمیت را در مواردی که بحث نوع اداره و مدیریت است شورا می تواند بر عهده بگیرد. این نظارت را در سطح استان به پایین نیز می تواند اعمال کند. در اصل ۱۰۳ قانون اساسی گفته است استانداران، فرمانداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می شوند در حدود اختیارات شوراها

ملزم به رعایت تصمیم آنها هستند. یعنی اگر اختیارات شوراها را رفع تبعیض بدانیم، برای پیشبرد سریع برنامه ها که در اصل ۱۰۰ آمده نظارت بر مسائل عمرانی، بهداشتی، آموزشی و رفاهی بدانیم و برایش ملاک قرار بدهیم، در این صورت اگر در جایی استانداردی برنامه درستی نداشت موظف است نظر شورا را بپذیرد. این امر فقط مربوط به وزارت کشور نیست؛ دیگر مدیران مثل آموزش و پرورش و بهداشت نیز باید چنین کنند.

با این وصف، شورایی که تشکیل

شده، مثل شیر یال و دم و اشکم می ماند. چرا

**انجمن شهر چون به قوانینی در
مورد شهرداری نیاز داشت، یک
سیر تطور تدریجی را طی ده
پانزده سال طی کرد. اگر بعد از
پیروزی انقلاب دیدیم که شورای
شهر از شورای فرادستی زودتر جا
افتاد، از همین جهت بود که برای
انجمن شهر بسیاری از قوانین
موجود بود**

تاریخ و موقاد ۱۳۸۵

چنین شد؟

دو تحلیل می‌توان داشت، یکی این‌که از آقای خاتمی باید تشکر کرد که شورا را با شرایط حداقلی به‌راه انداخت و امیدوار بود که راه خودش را به‌تدریج پیدا کند و رشد کند. یعنی فاصله موجود تا قانون اساسی را در یک سیر تکاملی طی کند. دیگر این‌که بگوییم شوراها با این شکلی که راه‌اندازی شد، لوث شد. به دلیل این‌که جایگاه خود را مطابق قانون اساسی ندارد. در نتیجه خود به خود جایگاه خودش را از دست می‌دهد و موجودیتش زیر سوال می‌رود. از نظر تحلیلی چنین پارادوکس تحلیلی نسبت به آینده شوراها در چشم‌انداز دراز مدت می‌توانیم داشته باشیم. به این خاطر بر سر دوراهی ای هستیم که چه باید کرد؟ آیا در مرحله حداقلی که هستیم، باید به فکر رشد تا ظرفیت‌های قانون اساسی باشیم. در عین حال از طرف دیگر ترس این است که با این اوضاع و احوال جایگاه شورا تضعیف شود و درازمدت سفره‌اش جمع شود.

شما چالش‌های شورا را با ساختار سیاسی و تشکیلاتی جامعه گفتید، اشاره‌ای هم به مشکل فرهنگی کردید، اما این مسئله نیاز به بحث بیشتری دارد. این مشکل را در کجا بیشتر می‌بینید؟

در میان قشر تحصیل کرده، نسبت به شوراها خیلی مشکل نداریم. آنها یک جایگاه مدنی برای شورا قائل هستند. یا آن‌که مخالف شورا نیستند و ممکن است سوال داشته باشند که در جامعه ما چه کارایی دارد؟ ولی مخالف اصولی آن نیستند. آنها بی‌که مخالف اصولی و بنیادی شورا هستند، مدافعان تفکرات سنتی مذهبی از توده‌های مردم تا حتی برخی مراجع تقلیدند. آنها شوراها را فتنه می‌دانند که بساطش باید جمع شود. به معارضه برخاستن با این مخالفان بسیار سخت و مشکل است. مشکل اینجاست که جایگاه شورا در اندیشه دینی تبیین نشده است. از یک طرف می‌گوییم مدیریت پیغمبر شورایی بود، جامعه را با روش مدیریت حلقوی اداره می‌کرد. در مسجد می‌نشست به طوری که دیگران او را نشناسند. نظرات خودش را با نظرات دیگر هم سطح می‌کرد تا دیگران هم حرفشان را بزنند و از این طریق به جمع‌بندی می‌رسید و عمل می‌کرد. اما این‌گونه مذهبی‌ها می‌گویند پیغمبر یک جاشورایی عمل کرد و آن هم در جنگ احد بود که شکست خورد. ولی این تحلیل آنها اولاً جامع‌الاطراف نیست که شورا یک‌بار و آن هم در جنگ احد بوده، ثانیاً به نظر می‌رسد که به پیغمبر ایراد دارند که چرا چنین عمل کرده است. گاهی نیز بحث سقیفه را پیش می‌کشند که شورا به جامعه مسلمین ضرر زد. آنها اصل و نص قرآن را نادیده می‌گیرند و دنبال

این بحث‌ها می‌روند. در قرآن به پیغمبر هم توصیه شده که شورایی عمل کند تا چه رسد به سایر افراد که باید شورایی عمل کنند. مشکل دیگری که می‌گویند این است که در آن آیه به پیامبر گفته شده "فأذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ." یعنی خودت تصمیم بگیر. در صورتی که این اختصاص به شخص پیامبر دارد. آن آیه عمومی زاکه در سوره شوراهاست نادیده می‌گیرند و این آیه خاص را که فقط به پیامبر ارتباط دارد عمده می‌کنند.

چه دلیلی دارید که این آیه اختصاص به پیامبر دارد؟

چون در این آیه می‌گوید برای همه استغفار کن، یعنی تو از یک جایگاه



بالاتری برخوردار می‌باشند. آیا اینها که مسئولیت پیدا می‌کنند نظیر پیامبر از همه بالاترند که برای آنها طلب مغفرت کنند یا خودشان به مغفرت نیاز دارند، پس چگونه آنها خودشان را جانشین پیغمبر قرار می‌دهند و می‌گویند دیگران نظر مشورتی بدهند و بروند تا ما تصمیم بگیریم. پس مشکل تبیین جایگاه فرهنگی شورا در اندیشه دینی است.

چطور شورا در دوره اصلاحات تشکیل شد ولی به طور جدی به این مسئله پرداخته نشد؟

به این مسئله هیچ‌کس به طور جدی نپرداخته، یکی از ظلم‌هایی که به آیت‌الله طالقانی شد این بود که هیچ‌کس راه او را ادامه نداد. ایشان طی یکی دو خطبه سرنخ‌ها را داده اما کسی دنبال این فکر را نگرفت. مثلاً ایشان می‌گویند شورا اگر شکل بگیرد استبداد دینی شکل نمی‌گیرد. این نیاز به یک تحلیل همه‌جانبه دارد که چه طوری شورا می‌تواند استبداد دینی را نفی کند. این را هیچ‌کس توجه نکرده است.

پیام طالقانی دو چیز بود: شهادت و شورا. شهادت که در آن زمان به روشنی مطرح بود. ایشان گفت که شورا راهکار اداره جامعه است. اما به آن نپرداختند. در حوزه علمیه هم بحث شورا غریب است. با وجودی که شورا راهکاری است برای آزادی دینی و می‌تواند به عنوان یک

جمعی از دانش‌آموزان سندج به دیدار امام آمدند و گلایه کردند که چرا شورا در کردستان شکل نگرفته است. امام در پاسخ به آنها اعلام نمود که این شورا نه تنها در کردستان بلکه در کل کشور باید شکل بگیرد و برای شکل‌گیری آن دارند کار می‌کنند. ایشان بیان نمود که شورا جزو برنامه‌های اسلام است، ما هم بنا داریم که همان را اجرا کنیم

راهکار اداره جامعه به صورت بنیادی مطرح شود و فواید دموکراسی را داشته باشد، اما مضرات دموکراسی غربی را هم نداشته باشد؛ ولی به آن نمی‌پردازند.

برخی سنتی‌ها و حتی روشنفکران مذهبی می‌گویند وقتی نص داریم، تکلیف مشخص است و دیگر چه نیازی به شورا است؟

خود شورا نص است، هم‌دیف نماز و زکات است و یک تکلیف است، فهم همان نص هم شورا می‌خواهد. چون می‌شود نص را شورایی فهم کرد. فهم اجماع بر فرد برتری دارد.

درباره مسئله حضرت علی خیلی سوال می‌شود، مثلاً بیعت ایشان با ابوبکر و عمر چه دلیلی داشت؟ باید گفت جز این است که آرای عمومی در نظر ایشان ارزش داشته است؟ آیا اگر همگان با حاکمیت غیر مشروع بیعت کنند مشروع می‌شود؟ بنابراین پایه این کار علی کجاست؟ پایه این مشروعیت چیست که ایشان مشاور عمر می‌شود؟ سیاسی کاری که نیست، حتماً مبنایی دارد. واقعیت این است که حکومت در آن زمان پایگاهی داشت، آرای عمومی پایگاهش بود که ایشان هم آن آرای عمومی را می‌پذیرد. بنابراین اگر به این سمت برویم این نوع مباحث باز می‌شود و شاید دامنه جدیدی از گفت‌وگوها را ایجاد کند.

شوراها هم اکنون هم که در عرصه سیاسی وارد نشده‌اند باز در عرصه سیاسی می‌توانند شرایط را عوض کنند، بلکه معادلات را به هم ریخته است. چنانچه می‌بینیم نیمی از آبادگران که در شوراها هستند علیه نیمی دیگر که در حاکمیت هستند به موضع‌گیری افتاده‌اند. این نشان می‌دهد که شوراها یک عرصه جدیدی هستند که معادلات چپ و راست قبلی را به هم می‌زند و ایده‌های جدید و نوینی را از درون جامعه بالا می‌کشد. البته در زمینه فرهنگی کار دانشگاه‌ها هم ضعیف است، اما به نسبت مذهبی‌ها بیشتر کار کرده‌اند. این نقص‌ها را داریم. شکل ساختاری و قانونی هم بسیار ضعیف است چون شرایطش نیست.

در زمان مرحوم امام وضع شوراها چگونه بود و چه شد؟

در زمان امام، شوراها برای سه دوره برگزار شده که دوره اول آن را شهرداری با عنوان شورای همیاری شهرداری‌ها برگزار کرد. البته آن موقع دو ساله بود. دوره بعد را فرمانداری‌ها برگزار کردند، بی‌این‌که از مرکزیت، ناظر وجود داشته باشد. معتمدین محلی نظارت کردند و انتخابات برگزار شد. سه دوره دو ساله را داشتیم و بعد ناگهان گفتند شورا نمی‌خواهیم و انتخابات را برگزار نکردند. حالا مسئولان می‌گویند علتش جنگ بود. در حالی که همان شورای دوره آخر با وجود این‌که غیرقانونی بود تا پایان جنگ تدارکات جنگ را انجام می‌داد. ما شاهد بودیم که شوراها در تمام محلات و مسجدها ماشین می‌بردند و از همه می‌خواستند بیایند و نیازهای جبهه‌ها را تدارک کنید. نمی‌شود که نقض غرض شود. شورا را به دلیل این‌که جنگ بود برگزار نکردیم، ولی همان شورای غیرقانونی

تدارکات جنگ را انجام می‌داد. یا شورای روستا را به این دلیل که جهاد سازندگی به آن نیاز داشت تشکیل دادند. جهاد می‌گفت حالا دولت و فرمانداری کاری ندارد، ما نیاز داریم و خودش ادامه داد و اصلاً قطع نشد و حتی در روستاها شوراهای قدیم ادامه پیدا کردند تا به زمان آقای خاتمی رسید. بنابراین جنگ بهانه‌ای بیش نیست، بلکه ساختار حاکمیت آن را بر نمی‌تابید. مثلاً برای استاندار خوشایند نبود هر روز شورا بگوید توضیح بده. یا فرماندار می‌گفت شوراها دست و پاگیر هستند و نمی‌شود تصمیماتشان را جمع کرد. بیشتر خواهان حاکمیت فردی بودند. چون زمینه فرهنگی نبود، کسی هم نمی‌گفت که آن فصل از قانون اساسی کجا رفت؟

اما حالا که شکل گرفته‌اند هم اختیارات شورا به تاراج رفته و هم امکاناتی که اول انقلاب می‌توانست به دست بیاورد. یعنی اگر همان امکاناتی که انجمن شهر در قبل از انقلاب داشت همان را به شورا می‌دادند، می‌توانست تا حدودی خودش را جمع کند. قانون هم تدوین نشد و تطور خودش را در کنار انقلاب طی نکرد. در حال حاضر آن را مثل یک عنصر اضافی می‌خواهند به بدنه حاکمیت تحمیل کنند. به یک ارگان‌سبم شکل گرفته، چیزی را می‌خواهند تزریق کنند که کل پیکره را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ابتدا هم شاید خود مسئولان فکر نمی‌کردند که شورا این پایگاه قانونی را داشته باشد و بخواهد به کل مدیریت نظام بگوید باید در امور محلی با نظر ما عمل کنید، ما جزو ارکان هستیم. اگر بخواهند به این سمت بروند، باید کل ساختار مدیریتی کشور عوض شود و اشخاص دولتی آمادگی‌اش را ندارند.

ما قبلاً در سطوح عالی نظام مثل شورای عالی قضایی شوراهایی داشتیم ولی بعد تضعیف شدند و به سیستم فردی برگشتیم. شما می‌فرمایید در برابر آن ساختار متصلب یک مشکل پیشینی داریم که مشکل فکری و فرهنگی است که رویش کار نشده است. مسئله دیگری هم که با آن روبه‌رو هستیم شاید روانی باشد. مثل همین دست و پاگیر بودن. مدیری ولو اینکه شورا را قبول دارد، در مقام اجرا برای اینکه کارش را از راه شورا پیش ببرد عملاً

باید به یک پروسه درازمدت و کند تن بدهد. از طرفی هم با توجه به مشکلات انباشته شده احتیاج به تصمیم‌گیری‌هایی است که زود نتیجه بدهد. خواه ناخواه حتی مدیری هم که تفکر شورایی داشته باشد در مقابل این فشار به این نتیجه می‌رسد که فردی عمل کند یعنی سریع عمل کند، این هم یکی از مسائل جامعه ماست. مطالبات مردم شتاب دارد و صبر و حوصله کم است، در حالی که شورایی عمل کردن حوصله می‌خواهد.

ما در این بحث سه نکته را نباید فراموش کنیم، اگر ما دموکراسی و شورا را می‌خواهیم، بهایش را هم باید بپردازیم. یعنی اگر با تأمل جلو برویم، بهتر است تا سریع تصمیم بگیریم. ۲۵۰۰ سال و ۲۵ سال هم بعد از پیروزی انقلاب گذشت، همه چیز در اختیار دولتمردان بود، چه شد؟ مدیران باید این بهار را برداخت کنند تا شورا

بر اساس قانون اساسی، شورا از ارکان بوده و همانند مجلس است؛ پس باید به همان اندازه و در حدود مجلس و ارکان دیگر به آن بها داد

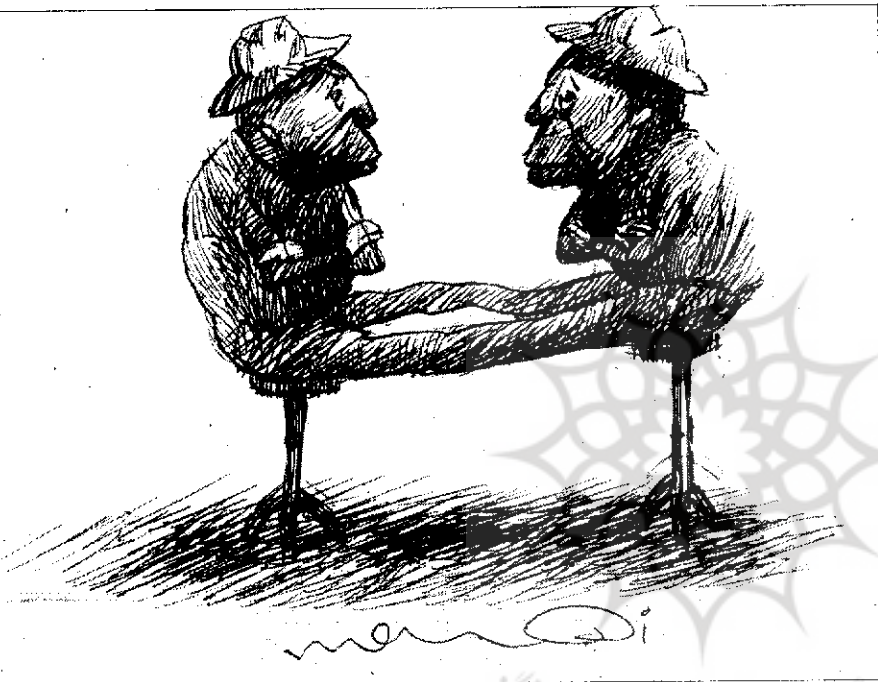
ما دو مشکل اساسی داریم، اول این‌که فرهنگ شورایی در کشور ما نیست. ما تاریخ طولانی استبدادی را پشت سر داریم و به شورا عادت نکرده‌ایم. دوم این‌که مسئولین کنونی هیچ توجهی به قانون اساسی ندارند و نمی‌دانند که این مسئله چه جایگاه رفیعی دارد

در جهان انجام شده است. امروزه آموزش و پرورش ژاپن با جمعیت دو برابر ما، دوسه هزار نیروی بیشتر ندارد. در جنگ جهانی دولت ژاپن شوراهای را شکل داد، به مردم گفت چون ما جنگ داریم شما، خودتان را باید اداره کنید. شوراهای به صورت قوی شکل گرفت و به آنها ابلاغ کردند که اگر یک شهر باقی ماند شما آن را اداره کنید، اما وقتی جنگ تمام شد، دیگر این اختیارات واگذار شده را پس نگرفت، نظارت کرد و آن را سر و سامان داد و حتی اختیارات بیشتری به آنها محول کرد. آموزش و پرورش ژاپن به جایی

تصمیم بگیرد و آنها اجرا کنند. البته اگر سازوکار لازم را فراهم کنند شوراهای باید برنامه را پیش از اجرا ارائه کنند. اگر در قانون اساسی دقت کنیم، حتی می شود کار برنامه ریزی غیرملی را به شوراهای واگذار کرد. دولت فقط آن برنامه را تأیید کند، یعنی سازمان مدیریت و برنامه ریزی را می توان بسیار کوچک کرد. از روستا برنامه ریزی شروع شود بیاید بالا تا به حاکمیت برسد؛ نه از حاکمیت بروید تا روستا. روش کنونی، توان بالا و امکان مالی بالایی می خواهد. در حالی که اگر این کار به شوراهای داده شود، شوراناچار

است سازوکارش را ایجاد کند و زودتر برنامه را بدهد. سال بعد این برنامه باید اجرا شود و هیچ مدیری منتظر برنامه نمی ماند. این سیستم باید عوض شود، یعنی به جای اینکه دولت برنامه ریز باشد، شوراهای برنامه ریزند و دولت ناظر. اما اگر بخواهیم همین سیستم غلط موجود را تحلیل کنیم، باید بگویم در جهان سوم و در کشور ما بیشتر به مسائل فیزیکی ارزش می دهند تا به کار فکری؛ یعنی اگر مدیری یک ساختمان ساخت همه خیال می کنند کار کرده است. اما اگر یک برنامه بنیادی داد که ممکن است این برنامه نویسی بیست سال طول بکشد ولی ثمره صدساله داشته باشد هیچ ارزشی برایش قائل نیستند. باین فرهنگ شتاب زدگی برای عمل همه می گویند شوراسد راه است. اما هیچ کس نمی گوید اگر ما کار اجرایی را به عهده می گیریم، دستگاهی را هم می خواهیم که برنامه ریزی را به عهده بگیرد. وقتی مدیر می خواهد هم برنامه ریز باشد و هم مجری و این دور از هم تفکیک نمی کند و عجله دارد که هر چه زودتر کار چشمگیری - آن هم ظاهری - ارائه بدهد، نباید هم شورارا قبول داشته باشد.

مانتصور می کنیم که اگر یک استاندار چهار تا ساختمان و دو تا خیابان ساخت استانداری قوی است. در حالی که این کارها اصلاً وظیفه حاکمیت نیست، تعریف حاکمیت مشخص است؛ حاکمیت باید کار فرهنگی، بهداشتی و عمرانی را به مردم بسپرد. کار حاکمیت امنیت است، کار حاکمیت برنامه ریزی روی سیاست های کلان است که ما می بینیم خلأ آن موجود است، در سیاست خارجی باید درست حرکت کند. متأسفانه در ایران حاکمیت و بخش خصوصی حوزه های بسیار کاملاً مخلوط شده است و بیش از ۵۰ درصد وقت و انرژی حاکمیت روی آن بخش به هدر می رود که هیچ ربطی به حاکمیت ندارد. دزدی، قتل و آشوب داریم، برای این که حاکمیت به کار اصلی خود نمی رسد. دولت باید بگوید ای مردم شما اگر عمران می خواهید شورایتان باید زودتر برنامه بدهد، مجری هم زودتر عمل کند. خودتان هم نظارت کنید. در این حالت جامعه روی شورا حساس می شود. متخصصین و نخبگان را به شورای فرستند و حاکمیت از این قصه خلاص می شود. این تجربه ای است که



رسیده که به بیش از ۲ یا ۳ هزار نیرو نیاز ندارد. دولت ما می گوید شوراهای بروید کنار، ما جنگ داریم، شوراهای نباشید، ما می خواهیم کار اجرایی کنیم، شما مانع راه هستید. ما این تجربه جهانی را نادیده می گیریم. این شیوه برخورد یکی از تأسف بارترین مسائل مربوط به شوراهای است. چرا باید جامعه ما تجربه ۱۸۰ ساله مردم انگلستان را دوباره انجام دهد و هزینه اش را بپردازد تا آن که ۱۸۰ سال دیگر به نقطه امروزی آنها برسد. جای تأسف است که وقتی می گوئیم دموکراسی یا شورا، می گویند اینها می خواهند سکس را رواج بدهند. برای این تجربه ها، ملت های دیگر هزینه دادند، کتاب ها نوشته اند تا به اینجا رسیده اند. ما این تجربه ها را کنار می گذاریم و داد می زنیم که دولت ما بزرگ است باید کوچک شود، دولت بعدی هم که عوض می شود بزرگتر می شود. ریشمبایی هم نمی کنیم که چرا حکومت های دیگر این طوری نیستند. جاهای دیگر درباره سیاست هایشان ذر مورد

آنهایی که مخالف اصولی و بنیادی شورا هستند، مدافعان تفکرات سنتی مذهبی از توده های مردم تا حتی برخی مراجع تقلیدند. آنها شوراهای را فتنه می دانند که بساطش باید جمع شود. به معارضه برخاستن با این مخالفان بسیار سخت و مشکل است. مشکل اینجاست که جایگاه شورا در اندیشه دینی تبیین نشده است

پول، ارز و اشتغال سریع تصمیم‌گیری می‌کنند و به نتیجه می‌رسند. ولی اینجا رئیس جمهور باید برود پاسخگوی یک روستا باشد که برق و آب نداریم و پس از دیدار با مردم، ۲۰ تاگونی نامه با خودش ببرد، این به دلیل ضعف ساختار اداره جامعه ماست.

● برای حل مسائل فرهنگی، رسانه می‌تواند نقش مهمی ایفا کند، چرا نشریه‌ای درباره شورا نداریم؟ این نقیصه وجود دارد. من درخواست یک نشریه تخصصی شورا دادم، اجازه ندادند.

● شما سه وجه بحث را مطرح می‌فرمایید، نخست فقدان تبیین فکری، فرهنگی و فلسفی شورا و دوم هم تجربیات بشری که به آن توجه نمی‌کنیم و سوم هم ساختار دولت. فرض کنیم تبیین هم داشته باشیم که بخشی از جامعه هم دارد و مصمم است که سیستم شورایی را اجرا کند، باز هم ما دچار مشکل هستیم. کادری که می‌خواهد سیستم شورایی را اجرا کند، شرایطی باید داشته باشد. هر کس به لحاظ ذهنی شورا را پذیرفت الزاماً نمی‌تواند شورایی عمل کند. چنانچه در گذشته دیدیم کسانی که خودشان شورایی بودند و مبدع این کار بودند به مشکل برخوردند. این که ما بتوانیم هم‌دیگر را تحمل کنیم، اینکه سازوکاری برای حل اختلاف نظرها طراحی کنیم و در عمل به نتیجه مثبتی برسیم، کار مشکلی است. به نظر می‌رسد بستری لازم است که افراد فرهنگی کار شورایی را بیاموزند و اخلاق جمعی و شورایی پیدا کنند. ما حزب و نهادی هم نداریم که این افراد را آموزش بدهیم. خوی استبدادزدگی هم که در همه هست و موقع عمل در قالب شورا بروز می‌کند، آنگاه تنش‌ها و تضادهای مطرح می‌شود. فکر می‌کنید این را باید چه کار کرد؟

این مسئله به مشکل فرهنگی و تربیتی در جامعه ما برمی‌گردد. مشکل تربیتی در جامعه ما ریشه‌های بسیار زیادی دارد. حاکمیت می‌خواهد یک نفره حرف بزند، منبری و خطیب در مسجد می‌خواهد یک نفره حرف بزند، مرجع تقلید می‌خواهد یک نفره حرف بزند، پدر در خانواده می‌خواهد یک نفره حرف بزند. تمام الگوها الگوی فردی است و روان انسان‌ها هم براساس این الگوها شکل می‌گیرد. ما باید برویم دنبال ساختاری که نظام آموزش و پرورش به معنای اعم از الگوی فردی در آمده و بسوی جمع‌گرایی برود. در حال حاضر در مقطعی از تاریخ قرار داریم که جهان به این سمت می‌رود و به ما هم تحمیل می‌شود. اگر خودمان نخواهیم، جهانی شدن دارد این الگوها را به ما تحمیل می‌کند. ما باید به این سمت برویم که این الگوها را رواج دهیم. تا این الگوها شکل نگیرد، نه فقط شوراهای، بسیاری از مواردی که در قانون اساسی آمده شکل نمی‌گیرد.

تعاونی‌ها چرا شکل نمی‌گیرد؟ برای آن‌که رفتار فردی در آنجا حاکم است. اطلاق ذهنی در احزاب هم به این دلیل است که همه ماهیت خودش را از یک شخصیت می‌گیرد و شخصیت را که از دست داد حزب از هم می‌پاشد. همه اینها به همین خفگیات برمی‌گردد که ما یک رستم و یک نادر را می‌خواهیم که

وسط معرکه باشد و ما هم دورش فعالیت کنیم. الگوهای تربیتی ما غلط است، برحسب فردگرایی است و دقیقاً مخالف روح اسلام است. برای هر کاری باید قهرمانی باشد تا جلو برود. ما باید به مرحله مرگ قهرمان در فرهنگمان برسیم. یکی از دلایلی که نخبگان به شوراها نمی‌آیند، همین فرهنگ است که چرا باید تابع فلانی باشیم.

گلایه‌های هم از دوستانی که روی مباحث جامعه مدنی کار می‌کنند هست؛ آنها تصور می‌کنند که اگر همه وقتشان را روی روزنامه بگذارند و روزنامه را از نظر قانونی آزاد کنند همه مباحث حل است. دیگری فقط به مجلس فکر می‌کند، نفر سوم حزب را راه‌چاره می‌داند. ولی هیچ‌کدامشان فکر نمی‌کنند که همه اینها به یک ساختار نیاز دارد که جامعه را از پایین به سمتی که مشارکت مدنی ایجاد کند سوق دهد. اینها باید با هم جلو بروند. اگر می‌بینیم در غرب روزنامه موفق است به این دلیل است که یک صنفی پشت سر روزنامه است. دقت نمی‌کنیم که تا آن صنف و حزب شکل نگیرد، این روزنامه نمی‌تواند حرفش را بزند. نسبت به شوراها هم از طرف خود این دوستان کوتاهی شد. فکر می‌کنم اگر این دوستان در این موارد بیشتر قلم می‌زدند برای خودشان هم فضا بهتر می‌شد. یعنی جامعه به سمت مشارکت می‌رفت.

من شوراها را دانشگاه غیرتئوریک دموکراسی می‌دانم، در حالی که یک کار پراتیک است. شما در نظر بگیرید در یک دوره انتخابات شورا دو میلیون نفر ثبت نام می‌کنند. از این ۲ میلیون نفر ۱۷۰ هزار نفر عضو شورا می‌شوند، ۱۰۹ هزار نفرشان عضو اصلی هستند. این ۱۰۰ هزار نفر که همواره در چالش مسائل شهری هستند، در خانواده، محل، کوچه و خیابان بحث مسائل شورا را مطرح می‌کنند، در نتیجه جمعیت زیادی درگیر و در حال آموزش مشارکت مدنی هستند. اگر ده دوره، بیست دوره این شوراها را جلو ببریم، خود به خود فضای مشارکتی ایجاد می‌شود و فرهنگ شهروندی رشد می‌کند و فضا از این حالت عدم احساس مسئولیت بیرون می‌آید. حتی اگر شوراها دستورالعملی و اجرایی مشخصی هم الآن ارائه نکند، ذات شوراها آموزش دهنده و فرهنگ ساز است. کار خوبی که آموزش و پرورش در زمان آقای خاتمی کرد این بود که شورای مدارس را زاماندازی کردند. گرچه مقداری ضعیف است ولی اگر این شوراها و مجلس دانش‌آموزی که در کشورهای دیگر هم خوب عمل می‌کنند جدی گرفته شود، تحول بزرگی صورت می‌گیرد. شنیده‌ام در لبنان به دلیل این که مذاهب مختلفی وجود دارد مجلس دانش‌آموزی‌شان خیلی قوی است و عمر چند دهه‌ای دارد. در کانادا مجلس دانش‌آموزی یک وزیر را برکنار کرد و اثبات کرد درسی را که در کتاب گذاشته‌اند به درد این سن نمی‌خورد و وزیر را برکنار کردند. این را می‌گویند نظارت مردم. ما باید برویم به این سمت که مطلقیت‌های ذهنی شکسته شود.

● اما با وجود همه این مشکلات، می‌بینیم که در سطح واحدهای کوچک تر برخی شوراها بسیار موفق عمل کردند و توانستند کارهای

یکی از ظلم‌هایی که به آیت‌الله طالقانی شد این بود که هیچ‌کس راه او را ادامه نداد. ایشان طی یکی دو خطبه سرخ‌ها را داده اما کسی دنبال این فکر را نگرفت. مثلاً ایشان می‌گویند شورا اگر شکل بگیرد استبداد دینی شکل نمی‌گیرد. این نیاز به یک تحلیل همه‌جانبه دارد که چه طوری شورا می‌تواند استبداد دینی را نفی کند. این را هیچ‌کس توجه نکرده است

عمرانی و توسعه‌ای انجام دهند. به دلیل افراد با انگیزه و پرکاری که وارد این شوراها شده‌اند، یعنی در همین قالب‌های محدود هم می‌شود کارهای بزرگ انجام داد. از این تجربه‌های وطنی چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ آیا نمی‌شود گفت اگر مشارکت جدی از سوی نیروهای دلسوز صورت گیرد، با توجه به همه این محدودیت‌ها می‌شود کارهای بزرگی کرد؟

بله، من خودم کتابی نوشته‌ام که منتظر مجوز است به نام "شوراها و توسعه پایدار در ایران"، در آنجا نشان داده‌ام که همین شوراهای موجود چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشند. روی توسعه به نتایج خیلی خوبی رسیدم. در کارهای عمرانی بسیاری از شوراها موفق بودند ولی مظلومیت‌شان در این بوده که خبررسان نداشته‌اند. شورایی در روستایمان در اطراف مراغه داشتیم نوشته بود سنی، شیعه، ترک، فارس، زن و مرد سر یک میز می‌نشینیم با هم مذاکره می‌کنیم و تصمیم‌گیری می‌کنیم. این وحدت ملی که دنبالش هستیم آنجا محقق شده است. یکی از اساتید خارجی از دانشگاه پتسدام آمده بود، سری هم به شورای عالی استان هازد. در آنجا پرسید می‌گویند در ایران اقوام و ادیان زیادی هستند و خیلی هم با هم تنش دارند، آیا این شوراها توانسته‌اند در این زمینه

تأثیر بگذارند و تنش را حل کنند؟ من از جمع اجازه خواستم که جواب بدهم، به او گفتم سر این میز که شما نشستهاید یک نفر کرد است از اسلام آباد غرب، آن خانم ترک است از ارومیه، این آقاسنی و گیلک است، آن یکی از اهل بلوچستان است، من اصفهانی هستم، این آقا هم تهرانی است، شما اثری از تنش می‌بینید؟ خیلی برایش عجیب بود. گفت من باید یک عکس از این شورا بگیرم و در کتابم بیاورم. هیجان زده شده بود و تصور می‌کرد که همه از تهران‌اند. در توسعه مادی روستایی هم شورانقش زیادی ایفا کرد. یکی از این شوراها می‌گفت ما آمدیم موجودی مردم را شمارش کردیم، گفتیم هر کس هر چه دارد مثل تراکتور یا ماشین بیاورد در یک تعاونی به ثبت برساند. برآورد کردیم، حدود یک میلیارد و نیم شد، این سرمایه ما شد. تعاونی را به ثبت رساندیم و اعلام کردیم شرکت ما یکونیم میلیارد سرمایه دارد. در تمام مناقصه‌ها و مزایده‌های دولتی در آن اطراف برنده شدیم و روستایمان را با سرعت بسیار زیاد توسعه دادیم، بدون این که از دولت چیزی بخواهیم.

اینها مدل‌های پیشرفت زیبایی است. موضوع مشارکت زنان که یکی از مسائل جامعه است را در این کتاب آنالیز کردم، دیدم در روستاهای کشور که مشکل زنان خیلی زیاد است، در دوره دوم شوراها نسبت به دوره اول ۹۵ درصد رشد مشارکتی زنان را داشتیم. در شهر خاش سیستان و بلوچستان بیشترین مشارکت زنان را در شوراها داشتیم و بیشترین مدیران



ما یک رستم و یک نادر را می‌خواهیم که وسط معرکه باشد و ما هم دورش فعالیت کنیم.

الگوهای تربیتی ما غلط است، برحسب فردگرایی است و دقیقاً مخالف روح اسلام است. برای هر کاری باید قهرمانی باشد تا جلو برود. ما باید به مرحله مرگ قهرمان در فرهنگمان برسیم. یکی از دلایلی که نخبگان به شوراها نمی‌آیند همین فرهنگ است

زن را داریم. در نظر بگیرید در خاش با آن وضعیت فرهنگی‌اش در آینده زن چه جایگاه اجتماعی خواهد داشت. یا آن که هیئت‌رئیس شورای عالی استان‌ها نفرند که ۲ نفرشان زن هستند. یک نفر پزشک بود از شهر اهر (آذربایجان شرقی) که قبلاً معاون شورای عالی استان‌ها بود. پس شورا بستر بسیار خوبی برای مشارکت زنان است. مشکل فقط این است که این الگوها را ارائه نمی‌دهند تا بقیه جاها ببینند.

یکی از مسائل شوراها همین مشکل مالی آنهاست. تجربه دکتر مصدق در این زمینه شاید کارساز باشد. دولت او قانونی تصویب کرد که ۲۰ درصد کل محصول مالک به شورای ده داده شود تا در راه عمران ده هزینه گردد. شورای ده؛ پنج نفر بودند، یک دهقان، یک مالک، یک ژاندارم و دو تا هم نماینده دولت. در جمع، آرا به نفع دهقان‌ها بود. ولی ۲۰ درصد از کل محصول قبل از این که سهم مالک و زارع از آن کم شود، برای شورای ده بود که در جاده‌سازی و عمران ده صرف شود یعنی شورا باید یک پایه اقتصادی هم داشته باشد. به گفته برخی هدف دکتر مصدق این بود که چون ۸۰ درصد جمعیت ما روستایی بودند، شوراهای ده را تشکیل داد تا تجربه دموکراسی را از روستا قوام بدهد.

مشکل اساسی شوراهای امروز هم همین است، یعنی در قانون، محل و منبع مالی برای آن تعیین نکرده‌اند. شما روی شورای ده تأکید کردید. از یک جامعه‌شناس فرانسوی پرسیدند چه شد که فرانسه در غرب پیش از بقیه کشورها مهد آزادی شد؟ ایشان گفت که به نظر من بین جمهوری اول و جمهوری دوم، زمانی که مردم از حاکمیت مایوس شدند، جنگ و جدال بود. روستایی‌ها گفتند ماکه کسی را نداریم، خودمان یک شورا راه بیندازیم و خودمان را اداره کنیم تا بعد ببینیم حاکمیت چه کار می‌خواهد بکند. مدتی طول کشید و در این مدت آنها تمرین دموکراسی کردند. بعد این فرهنگ از روستا به شهر سرایت کرد. این جامعه‌شناس می‌گوید به نظر من علت رشد دموکراسی در فرانسه کار روستاییان بود که حالا خوشبختانه روستاها نسبت به شهرها تأثیرگذار ترند. چون در روستا هر کس با طرف مقابلش به‌طور مستقیم روبرو است.

حتی شورای اول که شکل گرفت، کد خدا نفی شده بود، مالک‌ها فراری شده بودند، کسی نبود که شورا را جمع و جور کند. سپاه برای امنیت می‌رفت، می‌گفت حرف اول را من باید بزنم. جهاد می‌رفت، می‌گفت ما می‌خواهیم توسعه و آبادانی بدهیم، حرف اول را ما باید بزنیم. ولی در نهایت وقتی از خود معتمدین محلی شورا شکل گرفت، توانستند تعاملی ایجاد کنند. اگر این حالت ادامه پیدا کند خوب است. البته اگر شوراهای فقط مجری اهداف آنها باشند از حالت تأثیرگذاری و آبادگری بیرون می‌آیند.